نیم‌نگاه

چرا به جامعه‌ای قانونمدار نرسیدیم؟

سیدمجتبی هاشمی

صد نکته

خانواده، نظام آموزشی و جامعه ما به گونه‌ای است که افراد در آن روحیه کار جمعی، تعاون و رعایت حقوق هم را فرانمی گیرند و همواره میان پسر و دختر، فرزند اول و دوم، فقیر و غنی، اشراف‌زاده و متوسط و . . . تفاوت وجود داشته و از طرفی وضعیت جامعه به گونه‌ای است که این عوامل تشدید می‌شود.

حتی وقتی صحبت از عدالت می‌شود باز به جای توسل به قانون صحبت از رستم و عیاران است و اصولاً قانون را دور زدن به هر طریق ارزش محسوب می‌شود.

۱- نظام آموزشی: در هیچ‌کدام از سطوح آموزشی و متون درسی آن به لزوم توجه به این امر و باید و نبایدهای این امر پرداخته نشده است. گویی ارزشی برای این امر قائل نیستیم.

۲- عدم اهمیت دادن: گاهی به لزوم و جایگاه جامعه دموکراتیک به خوبی واقفیم اما اولویت اساسی برای آن قائل نیستیم. معتقدیم باید سایر اولویت‌ها (اقتصادی و اجتماعی) فراهم شود آنگاه جامعه دموکراتیک و قانونمند خواهیم داشت!

۳- عدم صبر و ارزش نهادن: جامعه به ویژه نخبگان و روشنفکران برای تحقق آرمان‌ها و اهداف ارزشمندی که دارند و تعمیق و گسترش آن در جامعه از صبوری کافی برخوردار نیستند و فراموش می‌کنند که در جامعه‌ای با ۲۵۰۰ سال سابقه استبداد و خودکامگی زندگی می‌کنیم که یک شبه یا حتی طی چند سال دموکراتیک نخواهد شد. از سویی عده‌ای از همین نخبگان برای نیل به اهدافی که دارند خود را ملزم به رعایت اصول و ارزش‌های دموکراتیک نمی‌دانند؛ و مصداق این طنز تلخ هستند: «استفاده از دموکراسی در راه دیکتاتوری».

۴- عدم داوری درست و اعتماد به نفس: همواره بدون در نظر گرفتن شرایط جامعه، اوضاع و احوال اجتماعی را با پیشرفته‌ترین جوامع مقایسه کرده و انتظار داریم ما نیز همان وضعیت را داشته بدون اینکه به راهی که آنان پیموده دقت کنیم در نتیجه یا خود را ناتوان و یا نالایق برای دستیابی به چنین هدفی فرض می‌کنیم.

۵- عدم تعریف دقیق: تعریف مشخص و دقیقی که مورد توافق حداقل بخشی از نخبگان ما باشد را نداریم در نتیجه در نزد مردم این امر به عنوان امری فاقد ارزش و اهمیت و یا آنچنان لوکس و بلندمرتبه است که در هر صورت لزومی برای تلاش برای دستیابی به آن وجود ندارد.

همه اینها سبب می‌شود تا ضمن صرف هزینه و وقت بسیار همواره در اندر خم یک کوچه باشیم و وضعیتی که امروز داریم گواه این مدعاست.

کتاب‌شناسی

مشروطه‌سازان

کتاب‌شناسی

محمود فاضلی: کتاب «مشروطه‌سازان» تالیف محمدعلی سفری در سال ۱۳۷۰ از سوی انتشارات علم انتشار یافته است. منشاء حرکت جنبش مشروطیت، مهره‌های اصلی در جریان استقرار رژیم مشروطه (سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاملکم‌خان و آخوندزاده)، نقش سیاست‌های روس و انگلیس در جریان مشروطه، آگاهی و خواست مردم در جریان انقلاب مشروطیت، قتل ناصرالدین شاه، تحصن در سفارت انگلیس، اسرار پشت پرده مشروطیت، قتل امین‌السلطان، استبداد صغیر، فشار روس و انگلیس، سقوط محمدعلی شاه، استبداد مجدد و انقراض سلسله قاجاریه از بخش‌های مهم این کتاب بوده و سرنوشت مشروطه‌سازان پایان‌بخش این کتاب ۵۱۵ صفحه‌ای است.

نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت

کتاب «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت» نوشته پروفسور حامد الگار و ترجمه ابوالقاسم سری است که در سال ۱۹۷۵ میلادی به رشته تحریر درآمده است. کتاب شامل چهارده فصل است. در این کتاب ۳۶۸ صفحه‌ای «مبانی نفوذ روحانیون، دوران حکومت قاجار، سیاست روحانی فتحعلی‌شاه، عباس‌میرزا، قائم‌مقام و علما، علما و نخستین برخورد خارجی، حوادث پس از قتل گریبایدوف، حکومت محمدشاه چهار سال نخست حکومت ناصرالدین شاه، بابی‌گری، بهایی‌گری در میان دو اصلاح طلب (میرزاتقی‌خان امیرکبیر و حسین‌خان سپهسالار)، لغو امتیاز تنباکو و نتایج آن، مخالفت روحانیون با امین‌الدوله و امین‌السلطان و علما و آغاز جنبش مشروطیت» مورد بررسی قرار گرفته است.

روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران

کتاب ۳۰۱ صفحه‌ای «روزنامه اخبار مشروطیت انقلاب ایران» که در واقع یادداشت‌های حاجی میرزا سیداحمد تفرشی حسینی در سال ۱۳۲۱ الی ۱۳۲۸ قمری است به کوشش ایرج افشار و در سال ۱۳۵۱ از سوی انتشارات امیرکبیر انتشار یافته است. این کتاب روزشمار وقایع دوران مشروطیت همچون نقش شخصیت‌های سیاسی مذهبی، نقش دولت‌های بزرگ در وقایع مشروطیت و تحصن در سفارت روسیه و عثمانی را به شکل خلاصه مورد بررسی قرار داده است. پایان‌بخش این کتاب ۷۵ قطعه عکس از دوران آزادی فکر، آغاز نهضت مشروطه‌طلبی، استبداد صغیر و انقلاب مشروطیت است.

ارتباط با صفحه مشروطه
سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir
ارسال مقالات article@100years.ir

گزارش سال ۱۲۹۵

صد سال

کابینه‌های ناپایدار

حسن مرسلوند

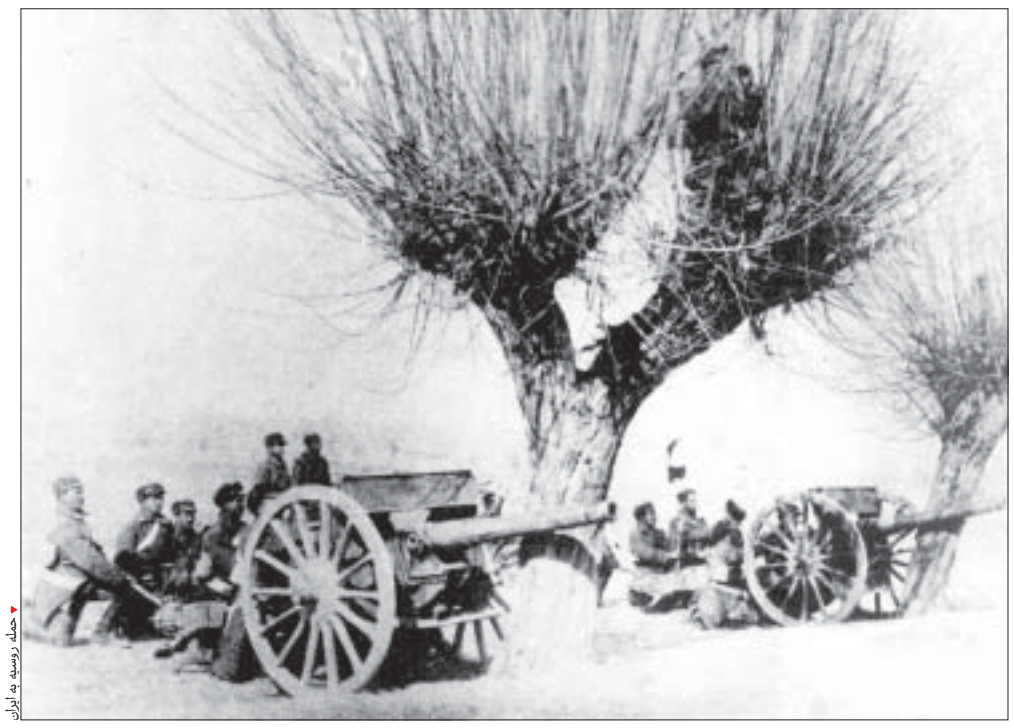
حمله روسیه به ایران

این سال را ایرانیان در میان شعله‌های آتش جنگ جهانگیر اول، سپری کردند. میهن‌شان عرصه کشمکش و نبردی خونین میان امپراتوری روس و انگلیس از سویی و امپراتوری عثمانی و آلمان از سوی دیگر بود. هنگامی که یک فروند کشتی انگلیسی در دریای مانش هدف زیردریایی آلمانی قرار گرفت و غرق شد، چون بهرام میرزا پسر ظل‌السلطان نیز در آن کشتی بود و کشته شد، دولت ایران به دولت آلمان اعتراض کرد. این اعتراض شاید به نوعی چرخش سیاسی نیز تعبیر شود. گفتیم که ایرانیان به دو دلیل؛ یکی اینکه سال‌ها بود از تجاوز و مداخله روسیه و انگلیس در ایران رنج برده بودند و دیگر آنکه عثمانی‌ها را مسلمان می‌دانستند و این جنگ را به نوعی جنگ اسلام و کفر می‌شناختند، خواهان پیروزی آلمان و عثمانی در این جنگ بودند.

اینک اما گویی ورق سیاست در حال برگشتن بود. آلمان از ایران دور بود و روس‌ها، سپاه عثمانی را از مرزهای غربی ایران بیرون رانده بودند. چه‌چاره‌ای جز چرخش سیاسی برای ایرانیان به‌جا مانده بود؟ اما چرخش تا به کجا؟ دولتمردان ایرانی در این دگرگونی آنچنان پس پسکی رفتند تا از آن سوی بام سیاست، سرنگون شدند: دولت ایران در برابر دریافت ماهانه دویست هزار تومان، کنترل مالیه و سپاهیان ایرانی را به دولت انگلستان سپرد! در پی این خوش‌خدمتی، نیروهای روسی نیز به قصرشیرین یورش بردند و آخرین زبانه آتش پایداری میلیون ایرانی به فرماندهی نظام‌السلطنه را که می‌خواستند از میهن‌شان در برابر اشغالگران دفاع کنند، خاموش کرد و نظام‌السلطنه به سوی بغداد و کاظمین عقب نشست. اینک انقلاب مشروطه به‌دست مستبدین سابق افتاده بود. فرمانفرما به خواست انگلیسی‌ها، حاکم فارس می‌شود. ظل‌السلطان، به حکومت همیشگی خود در اصفهان می‌رود و عین‌الدوله آش صدارت می‌پزد! سران مشروطه کجایند؟ ستارخان و پیرم‌خان در گوشه آرامگاهی در تهران، آرام گرفته‌اند و باقرخان دستخوش بازی‌های پنهان سیاست، بی‌پناه و ناامید است. سایرین نیز یا خسته و تنها در کنج خانه‌هاشان زانوی غم به بغل گرفته‌اند، یا همراه با نظام‌السلطنه، شکست خورده و نالان در کوچه‌های بغداد سرگردانند! این است عاقبت انقلابی‌گری و آزادیخواهی در ایران؟!

چه پیروزی زودگذری؟! تو گویی بهار پیروزی را یک‌سره به زمستان ناکامی پیوند زده بودند! هنگامی که سپهسالار اعظم- سپهدار تنکابنی پیشین که خود از سران مشروطه بود و اکنون ریاست دولت را در اختیار داشت- یادداشت مشترکی از دولتین روس و انگلیس دریافت کرد که به موجب آن دولت ایران با تشکیل یک نیروی نظامی یازده‌هزار نفری در جنوب ایران به فرماندهی افسران انگلیسی و همچنین افزایش نیروهای قزاق به فرماندهی افسران روسی موافقت کند، چه چاره‌ای جز این داشت که بنویسد: «جواباً به استحضار خاطر محترم سفارتین فخیمین می‌رساند که اولیای دولت علیه با نظر توجه به پیشنهادهای مذکور نگریسته، نظر به اوضاع کنونی (فرس ماژور) قبول می‌نماید!»

سپاهیان عثمانی در نیمه سال، دوباره ترک‌تازی آغازیدند. پس از ورود به شهر همدان، همراه با گروهی از همدانیان، شعبه‌های بانک شاهی و بانک استقراضی روس، همچنین خانه‌های افسران روسی و کنسول‌های روس را به تاراج بردند. سپاه عثمانی از آن پس، راه قزوین را در پیش گرفت و پس از اشغال آن شهر، تهران این‌بار از سوی سپاهیان ترک به خطر سقوط گرفتار شد.

کابینه سپهسالار که ناشیانه به سوی سیاست انگلیس چرخیده بود، سقوط کرد. همسران سفیران انگلیس و کشورهای هوادار آنان، تهران را به سوی اروپا ترک کردند. ارامنه نجیب ایرانی مقیم تهران، از ترس ترکان به کوه و بیابان گریختند. در این میان نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در تهران، یادداشتی تسلیم دولت کردند که «چون ما در شرف حرکت از تهران هستیم، شاه و دربار نیز از تهران خارج شوند!» این هم عاقبت دوستی با انگلیس‌ها!! علی مانده بود و حوضش! خنده‌دار این که میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله با حکم رئیس‌الوزرایی احمدشاه، همین که پشت میز کارش نشست، در نامه‌ای ارامنه تهران را از گزند سپاهیان ترک دور دانست و به آنها اطمینان داد که هیچ دولتی نمی‌تواند متعرض آنان شود! و در میان ارامنه کسی نبود که از وی بپرسد دولتی که شاه و صدراعظم و کیان ملی خود را نمی‌تواند نگهداری کند، چگونه می‌خواهد از مال و جان آنان پاسداری کند؟!

سی‌ام مردادماه این سال چه روز شرم‌آوری برای ایرانیان بود که ژنرال علی احسان‌پاشا، فرمانده نیروهای ترک، در بیانیه‌ای گفت: دولت اسلامی عثمانی برای رهایی دولت مسلمان و همسایه خود ایران از تجاوز و ستم روس‌ها و برای آزاد کردن سلطان احمدشاه از قید اسارت آنان و نیز برای تامین استقلال ایران (!!) قیام نموده است! و در همان بیانیه یادآور شد که خلیفه مسلمین و امیرالمومنین [سلطان عثمانی] حکم جهاد داده تا ایران را از لوث وجود کفار، تطهیر نماییم!! و چه تنها و بی‌پناه و خویش‌ستیز بودیم ما که سلطان عثمانی در اندیشه ما بود و غم ما می‌خورد!! «شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلمه خون سیاووشش باد!»

وثوق‌الدوله نیز از کار افتاد و شاه دست به دامان علاءالسلطنه شد. در این هنگام ۹ دستگاه تانک زره‌پوش انگلیسی وارد تبریز شد تا به رویارویی عثمانی‌هایی برود که پشت دروازه‌های تهران اردو زده بودند! علاءالسلطنه که پریروز حکم رئیس‌الوزرایی گرفته بود، کنار رفت تا دوباره وثوق‌الدوله- نخست‌وزیر پسین‌روز- مامور تشکیل کابینه شود.

در پیشواز خزان این سال، گروهی از جوانان داغ ایرانی به نام‌های منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوه‌الممالک سازمانی پنهانی به نام «کمیته مجازات» را پایه‌ریزی نمودند تا با استخدام آدم‌کشانی همچون کریم دواتگر دست به ترور دولتمردان خائن به میهن بزنند. خواهیم دید که آنان نیز ره به جایی نبردند و به‌جای آن که درمان درد باشند، خود نیز به دردها افزودند. در این سال نیز ترور و کشتار سیاسی همچنان ادامه داشت. در آغاز این سال یاور علی قلی‌خان و سلطان غلامرضاخان دو تن از صاحب‌منصبان ژاندارمری شیراز به وضع مرموزی کشته شدند و در پایان آن، کمیته تازه‌تاسیس مجازات، میرزا اسماعیل‌خان مدیر انبار غله دولتی را ترور کرد.

حوزه فرهنگ نیز همچنان در طلوع و غروب مطبوعات به‌سر می‌برد. روزنامه کاوه در برلن به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده آغاز به کار کرد و نخستین شماره روزنامه ایران به مدیریت سیدحسن اردبیلی در تهران بیرون آمد. در تبریز نیز شیخ محمد خیابانی، حزب دموکرات آذربایجان را بنیاد نهاد و روزنامه‌ای به‌نام تجدد را به‌عنوان ارگان آن حزب منتشر ساخت.

در ماه‌های پایانی این سال، دویست سرباز هندی و سیصد نفر از پلیس جنوب از سوی انگلیسی‌ها، برای جنگ با کازرونیان اعزام شدند که در نبردی سخت و خونین با صد کشته و زخمی به شیراز بازگشتند. ارتش انگلستان، سپاه ششم عثمانی را شکست داد و جنوب ایران را تصرف کرد. اینک روس و انگلیس چیرگی از خود نشان می‌دادند و سراسر ایران را در اشغال خود داشتند. ارتش انگلستان بغداد را تصرف کرد و همدان و کرمانشاه نیز به تصرف ژنرال باراتف فرمانده روسی درآمد. همه نشانه‌ها خبر از پیروزی روسیه و انگلستان داشت، اما به ناگهان کورسوی امیدی جرقه زد؛ امپراتوری روسیه در حال فروپاشی و انقلاب بود. روسیه تزاری می‌رفت که با انقلابی سرخ و خونین، به اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شود!!

احزاب در جنبش مشروطه

صد نهاد

امیرحسین حاجیان: حزب در معنای جدید و فعالیت احزاب به شکل امروزی حدود ۲ قرن سابقه دارد. منشاء این احزاب به قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد که پادشاهی‌های مطلقه در کشورهای اروپایی جای خود را به رژیم‌های کم و بیش رقابتی می‌دادند.[1] لازمه پیدایش و شکل‌گیری احزاب وجود یک نظام دموکراتیک است. پرواضح است که یک نظام استبدادی حق مشارکت سیاسی شهروندانش را به رسمیت نمی‌شناسد و اجازه ظهور قدرتی خارج از چارچوب خود را نمی‌دهد. از سوی دیگر رابرت دال دموکراسی را تکثر مراکز قدرت می‌داند که در وجود احزاب و تشکل‌ها متبلور می‌شود. از این رو، علمای علم سیاست رابطه دموکراسی و احزاب را رابطه‌ای دو سویه می‌دانند. همچنان که ماکس وبر «احزاب جدید را فرزندان دموکراسی می‌داند»[2]، دموکراسی بدون وجود احزاب هم متصور نیست. با این وجود، نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که «دموکراسی قبل از هر چیز یک فرهنگ است که باید ریشه در اذهان و اندیشه‌های جمعی داشته باشد. این ریشه‌ها هم شکل نمی‌گیرند مگر طی یک روند تجربی نسبتاً طولانی که خود نیازمند زمینه‌های مادی رشد و توسعه است.»[3] از این منظر شاید بتوان مشروطه را سرآغاز تجربه‌اندوزی تاریخی ایرانیان برای رسیدن به آزادی، پیشرفت و عدالت دانست. نخستین جوانه‌های شکل‌گیری احزاب هم در بستر جنبش مشروطه از میان جامعه استبدادزده عهد قاجار سربرآورد. احزاب سیاسی اولین‌بار رسماً پیش از آنکه محمدعلی شاه در سال ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م مجبور به کناره‌گیری شد، یعنی همزمان با شروع انتخابات مجلس دوم سازماندهی شدند. نمایندگان چهار حزب در مجلس حضور داشتند. گروهی از نمایندگان تندرو مجلس اول که عضو فرقه «اجتماعیون عامیون» بودند، تحت عنوان «دموکرات عامیون» و بعدها «دموکرات» و مخالفان آنها که عمده نمایندگان را شامل می‌شد، ائتلافی تحت عنوان «اجتماعیون اعتدالیون» شکل دادند. دو حزب بسیار کوچک «اتفاق و ترقی» و «لیبرال» هم در این مجلس اعلام موجودیت نمودند. این دو حزب به لحاظ تعداد نمایندگان قابل توجه نبودند اما در تعادل‌بخشیدن به قوای دو حزب دیگر که هیچ یک از اکثریت قاطع برخوردار نبودند، نقش مهمی ایفا می‌کردند. گفتنی است، ناصرالملک مجلس دوم را ملزم ساخت که وکلا مرام و مسلک سیاسی خود را مشخص سازند و در نتیجه این اصرار، دموکرات‌ها، اعتدالیون و دو حزب دیگر مرامنامه خود را مشخص ساختند. در این دوران چند حزب سوسیالیست هم در آذربایجان فعالیت داشتند، که از آن جمله می‌توان به حزب «سوسیالیست- یونیفیه» و «داشناک» حزب ارامنه سوسیالیست اشاره کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- برتران بدیع، توسعه سیاسی، توس، ص ۱۵۲

۲- ماکس وبر، دانشمند و سیاستمدار، دانشگاه تهران، ص ۱۱۴

۳- احمد نقیب‌زاده، احزاب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز، تهران، ص ۱۹

شهر قرق نظامیان است

۲۲ و ۲۳ اردیبهشت ۱۲۸۵

صد روز

ابوذر معتمدی: امروز شهر قرق قشون دولت است. در نامه چند روز پیش طباطبایی به عین‌الدوله اینچنین آمده بود: «اقدام نفرمودید، یک تنه اقدام خواهم کرد، یا انجام مقصود، یا مردن. از هیچ پروا ندارم.» عین‌الدوله از این نامه یکه خورد به‌خصوص از آن قسمت که آمده بود «یک تنه». او این کلمه را یکشنبه خوانده بود و تصور می‌کرد در یکشنبه علما حکم جهاد می‌دهند و خود در پیش به مقابله با حکومت خواهند ایستاد. اتابک برای ایستادن در جلوی این حرکت دستور داد تا چند قشون از قزوین به عنوان کمک به تهران بیاید. در روز یکشنبه تهران کامل در تصرف قشون دولتی بود، به طوری که کوچکترین حرکت مردم را در نظر داشتند. اما هیچ اتفاقی نیفتاد و حمله‌ای درنگرفت، تنها چیزی که نتیجه این اشتباه بود به قول ناظم‌الاسلام یکی آنکه مردم فهمیدند صدراعظم هم می‌ترسد و دیگری آنکه صدراعظم شاه را از مردم ترساند و دور کرد.

۲۳ اردیبهشت

دولت‌آبادی در این اوضاع به دیدار اتابک می‌رود. او در این دیدار قصد دارد هم نظر اتابک به خود را بداند و هم تا حدی که امکان داشته باشد او را نصیحت کند. زمان دیدارشان بین‌الطلوعین است و تا پاسی از روز گذشته قدم می‌زنند و صحبت می‌کنند. دولت‌آبادی سئوال می‌کند چرا زودتر در اصلاح امور اقدام نمی‌کنید؟

عین‌الدوله معتقد است چهل سال است به هر کاری که اقدام می‌کنم موفقیت می‌بینم، اما در این کار هرچه اقدام می‌کنم نتیجه نمی‌دهد. هرچه دولت‌آبادی از اصلاح شیوه صحبت می‌کند، جواب را به نوعی دیگر می‌شنود او سخن از آن می‌گوید که کار را باید به دست خود مردم سپرد و آنها را در کار مداخلت داد. تا شیوه تصمیم‌گیری اصلاح شود و مردم خودشان در این دخالت کنند. جواب می‌شنود که بلد سپرده‌ایم وزرا از هر وزارتخانه چند نفر را آماده کنند تا در مجلسی به جمع بنشینند و تصمیم‌گیری نمایند. هرچه دولت‌آبادی از حضور مردم می‌گوید، عین‌الدوله از دخالت وزرا می‌خواند، می‌پرسد پس علمای روحانی چه می‌شوند، می‌گویند چند نفر را مشخص می‌کنم که به عنوان قاضی، قضاوت کنند تا ایشان هم آرام شوند. شروع به ناله می‌کند که «خدا نیامرزد کسی را که این ملت را به این روز نشاند.» مقصود او امین‌السلطان است که با گرفتن قرضی سنگین دولت را زیر بار بدهی عظیمی برد. از سوی دیگر او از حوزه اسلامی هم دل پری دارد. عین‌الدوله عنوان می‌کند جمعاً سالی سه کرور تومان از دولت دریافت می‌کند ولی باز هم عده‌ای از مشروطه به دنبال اضافه شدن مواجب مجموعه خویش هستند.

شکاف در حاکمیت به سود مشروطه‌خواهان

صد چهره

حمید ملک‌زاده: زندگی سیاسی میرزا نصرالله‌خان با ورود به تهران آغاز می‌شود؛ «مشیرالدوله وقتی از نائین جلای وطن کرده به تهران آمد مدتی به کتابت زندگی گذراند. بعد در اداره میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله) به نوکری مشغول شد. نوکری مشیرالدوله در اداره مذکور آغاز راهی است برای او که سرانجام به رئیس‌الوزرایی منتهی می‌شود. نصرالله‌خان در راه نو آغازش و همزمان با وزارت میرزا سعیدخان موتمن‌الملک پای بر وزارت امور خارجه ناصرالدین شاه گذارد. پس از مدتی به منشی‌گری میرزاابراهیم‌خان نایب‌الوزرا به تبریز می‌رود. بعد از فوت نایب‌الوزرا او هم به تهران برمی‌گردد و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت می‌شود و «چون بسیار آدم کارکن و زحمت‌کش و در نوکری پشتکار فوق‌العاده داشته در سنه ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات اداره روس منصوب و پس از مدتی به منصب خانی و لقب مصباح‌الملکی ملقب و به رتبه نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنه ۱۳۰۸ به لقب مشیرالملکی ملقب می‌شود.» در این دوران میل امین‌السلطان به دخالت در امور خارجه و ممانعت میرزا عباسخان قوام‌الدوله ـ وزیر وقت امور خارجه ـ اتابک را بر آن داشت تا از قرب خود نزد شاه کمال استفاده را کرده، مشیرالملک را در امور خارجه مطرح و مورد عنایت قرار دهد تا به واسطه او در «تمام کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف نماید». مشیرالملک این روزها نوکری بوده است امین‌السلطان را؛ آن قدر که روز به روز، وثوق و اطمینان اتابک اعظم بر او فزونی یافته. وی را نه فقط در امور خارجه بل در مسائل مربوط به داخله و عزل و نصب حکام دخالت می‌دهد. در همین روزها است که مشیرالملک «با اتکال و اعتماد به امین‌السلطان و همراهی او از حیث ثروت و مکنت پیش افتاد تا اینکه در سال ۱۳۱۰ به معاونت و مدیری کل وزارت امور خارجه و اعطای مکتوب خلعت جبه ترمه مرصع نائل می‌شود. همراهی امین‌السلطان و مشیرالملک در سال ۱۳۱۴ پایان گرفت و این بماند و آن برفت. در دوران صدارت امین‌الدوله، همچنان مشیرالملک در مسیر ترقی سیر می‌کرد. به طوری که به خواست شاهزاده فرمانروا به وزارت لشگر انتخاب شد و مدت سه سال در آن مسند «به درستی» به خدمت پرداخت. این زمان وزارت امور خارجه بر عهده محسن‌خان مشیرالدوله بود، که او نیز به واسطه بیماری و در سفری که برای درمان به فرنگ رفته بود درگذشت. «نظر به سابقه اطلاعات مشیرالملک در وزارت امور خارجه و امور پولیتیکی و روابط دول خارجه با داخل این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به او داده شد. مشیرالدوله در زمان تصدی‌اش به عنوان وزیر امور خارجه با عین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه همراه بوده است؛ وی در ماجرای پناهندگی تجار به سفارتخانه انگلیس به تاریخ سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ به‌رغم آگاهی وزارت امور خارجه «یا به مسامحه و محاطله و یا عمداً در مقام خرابی کار عین‌الدوله برآمد، چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی‌میل نبود که عین‌الدوله از کار بیفتد بلکه انقلاب و سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود. . . و هم می‌دانست که اگر عین‌الدوله از کار بیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست و این مسند و منصب به او خواهد رسید» به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از حرکت متحصنین به سفارتخانه انگلیس برنیامده «بلکه اطلاعی هم به دولت نداد تا به کلی امر سفارتی‌ها محکم شد و امر ظاهر و علنی گردید.» جریان تحصن علما و بست‌نشینی تجار در سفارتخانه و شورش‌های پیرامون عین‌الدوله به کام مشیرالدوله می‌چرخید، ناظم‌الاسلام کرمانی در این باره می‌نویسد:

نصرالله‌خان مشیرالدوله

«بعد از چند سال که وزیر امور خارجه بود، مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزاده عین‌الدوله بود و چون عین‌الدوله با اساس مشروطه همراهی نداشت، به واسطه اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران، برای پیشرفت مشروطیت عین‌الدوله از صدارت عزل و مشیرالدوله صدراعظم ایران شد. به‌رغم تصوری که ناظم‌الاسلام از پاکدلی‌های مشیرالدوله می‌سازد، کسروی معتقد است که تنها نقطه روشن زندگی این مرد، همزمانی اعطای فرمان مشروطیت بوده است با صدارتش و البته او هیچ‌گونه تلاشی در به ثمر رسیدن مشروطه نداشته اما ناظم‌الاسلام معتقد است که «مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب نبود بلکه در زبانش کندی و لکنت ظاهر می‌شد لکن کارهای او از روی عقل و کیاست بود.»

■■■

به هر ترتیب همراهی مشیرالدوله با مظفرالدین‌شاه کوتاه بود و صدراعظم باید آماده پذیرایی ولیعهد مشروطه‌ستیز در پایتخت می‌شد. وظیفه پایانی مشیرالدوله در سلطنت قاجار طبق عادت باستان گذاردن تاج شاهی بر سر پادشاه تازه بود. «وقتی که تاج کیانی را به‌دست گرفت و رفت روی پله تخت که به سر محمدعلیشاه گذارد تاج را وارونه سر شاه ایران گذارد. چنان که جلوی تاج را که می‌بایست به طرف پیش گذارد به‌طرف عقب گردانید وقتی که شاه گفت مشیرالدوله این تاج خیلی سنگین است در جواب گفت بلی اعلیحضرت به سر شما خیلی سنگین است. پس از استقرار محمدعلیشاه بر تخت سلطنت مشیرالدوله از صدارت کناره گرفت ولی محمدعلیشاه در مقام انتقام برآمد و او را مسموم کرد، چه مشیرالدوله غفلتاً و بدون مرض درگذشت.»

پی‌نوشت:

۱- نقل قول‌ها از تاریخ بیداری ایرانیان است.

نگاه

آسیب‌شناسی روشنفکر ایرانی ۲

حبیب‌الله پیمان

صد نکته

گذشته از شتاب زدگی که از مهمترین آسیب‌های جامعه روشن فکری است، یکی دیگر از آسیب‌های این قشر خودمداری است که در اشکال افراطی و بیمارگونه‌اش به صورت خودشیفتگی ظاهر می‌شود. این عارضه مانع از ایجاد همبستگی‌های پایدار و مشارکت و همکاری حقیقی شده، از برقراری گفت‌وگوی سازنده همراه با تاثیرگذاری و تاثیرپذیری متقابل جلوگیری می‌کند. این عارضه به‌ویژه در روشنفکرانی که در یکی از زمینه‌های کار سیاسی، فکری یا فرهنگی کم و بیش شاخص شده‌اند، بیشتر به چشم می‌خورد. به آموختن و یادگیری از دیگران کمتر احساس نیاز می‌کنند. دلبستگی شدید به «داشته‌های» خود در زمینه‌های فکری، سیاسی یا حزبی آنها را نسبت به انتقادات دیگران حساس و سطح تحملشان را در این زمینه کاهش داده است.

یکی دیگر از مهمترین عارضه‌ها همین انتقادناپذیری است. اکثراً خرده‌گیری دیگران را از عقاید یا عملکرد خود با واکنش تند احساسی جواب می‌دهند و آن را بیشتر توهین به شخصیت و ضربه‌ای بر غرور خویشتن ارزیابی می‌کنند تا نقد دستاوردها. حساسیت شدید منفی در برابر انتقاد به این خاطر است که میان رفتار و دانسته‌ها و عقاید که همه اکتسابی هستند و اصل شخصیت و هویت انسانی خود فرق نمی‌گذارند و این دو را از هم جدا نمی‌کنند، عدم توجه به این واقعیت که هویت و حیثیت انسانی فرد ربطی به نوع دانسته‌ها، عقاید، برنامه و مدل راهنمای عمل ندارد و اینکه می‌توان ضمن حفظ احترام و کرامت انسانی خود دانسته‌ها و عقاید و رفتار خویش را اصلاح کرد، یا به کلی تغییر داد کمتر مورد توجه است. توجه به اینکه آنها ذاتی شخصیت انسانی ما نیستند موجب می‌شود انتقاد و حمله به آنها را حمله و اهانت به شخصیت انسانی خود نپندارند.

اما روشنفکران به ندرت متوجه این نکته هستند و لذا انتقاد را به انتقاد و حمله متقابل تبدیل می‌کنند. خودمداری اجازه نمی‌دهد تا در تحلیل و جمع‌بندی از شکست‌ها سهم حقیقی خود را نیز تشخیص دهند و اعلام کنند. در محفل‌ها و جلسات و مراودات اجتماعی وارد گفت‌وگوی سازنده نمی‌شوند و سخنان و نظریات دیگران را با اعتقاد به اینکه آنان هم حرفی دارند که ارزش دانستن دارد و چه‌بسا که در تصحیح یا تغییر عقایدمان کمک کنند، با دقت گوش نمی‌دهند. فرصت حضور دیگران را برای اعلام مواضع سیاسی و عقاید و نظریات خود و یا رد و انکار و تخطئه نظریات دیگران غنیمت می‌شمرند تا اینکه آن را به فرصتی طلایی برای یادگیری و فهم متقابل و اصلاح و تکمیل خویشتن تبدیل کنند.

بی‌حوصلگی، زودرنجی، تا حدودی تنبلی ذهنی، پایداری اندک، عجله در داوری و موضع‌گیری و عادت نداشتن به تفکر و تعمق در امور و دوراندیشی در کار و مدارا با دگراندیشان و عادت نداشتن به نقد و جمع‌بندی تجربیات گذشته و انتقاد از خود و ارزشیابی برنامه‌ها آنها را از خودآگاهی نسبت به تاریخ جامعه ایران، فهم درست ماهیت و ضرورت دوران و شرایط واقعی جامعه و جهانی که در آن به سر می‌بریم، محروم کرده است.

در مواردی کبر و خودمداری و کم‌مایگی علمی فرد را نسبت به فعالیت‌ها و برجستگی و موفقیت‌های دیگران تنگ‌نظر و حسود می‌سازد. تجاهل نسبت به کارها و آثار دیگران و یا حتی وجود اجتماعی آنان، رفتار بسیار شایعی است.

این خصوصیت در اثر کم‌کاری و شتاب در کسب موقعیت‌های برتر اجتماعی سبب می‌شود بعضاً تحقیر و تخفیف فعالیت‌های دیگران و طرد و به حاشیه راندن و یا سنگ‌اندازی در راه اقداماتشان را ملازم پیشرفت و شهرت و معروفیت خود تصور کنند.

مواردی که یادآور شدم و جز آنها در یک جمع‌بندی کلی و با کمی تسامح، نشانه‌های بارز تولد زودرس این قشر در آغاز عصر بیداری ایرانیان و آن هم در موقعیتی که از هفتصد سال پیش از آن، ملک و ملت را خواب و غفلت و رکود فکری فراگرفته بود تا ناگهان چشم‌ها به روی واقعیت‌های خیره‌کننده، جذاب، تهدیدآمیز و پرخطری که از هر سو آنها را احاطه می‌کرد، گشوده شد.

به طوری که پیش از کسب هر نوع آمادگی کافی و رسیدن به بلوغ فکری و روشنایی، خود را ناگزیر از قبول مسئولیت‌های سنگین در برابر میهن و مردم دیدند و از آن پس تا امروز پیوسته در «شرایط خطیر»، «موقعیت‌های باریک» و «پرمخاطره» که در آن استقلال و موجودیت میهن و تمامیت ارضی کشور، ارزش‌ها و اعتقادات دینی، ملی و مذهب، ناموس، شرف، عزت و . . . همه در معرض خطر فوری‌اند و ما از کاروان تمدن و فرهنگ مدرن فرسنگ‌ها دور و برجای مانده‌ایم و زود است که به دنیای مردگان و موزه‌های دیرین‌شناسی و تاریخ باستان بپیوندیم، پس باید با شتاب و بدون فوت وقت دست به کاری زد کارستان و یک شبه ره صدساله را پیودند. و همه چیز را زیر و بر ساخت. مجال اندیشیدن نیست، فقط باید عمل کرد. و از آنان که شغل‌شان مطالعه و تحقیق است و توانایی فکر کردن، فلسفیدن و نظرپردازی و تعلیم دارند، به ندرت از روح مسئولیت و احساس همبستگی و همدردی و ایستادگی و مبارزه‌جویی بهره‌مند هستند. آنان به گونه دیگری از خویشتن اجتماعی و تاریخی انسانی سخن خویش جدا مانده‌اند. سخن بسیار است و مجال نوشتن کم.